

دستور العمل آئین

۴۴

این چند افکار و در شمار کثیف
ملاحظه حضرت نواب مختار الملک
دام اقبال رسیده تالیف
مدرسی است متعلق مدرس
دارالعلوم و ترجمه عبدالرحمن
پیمان برای مطالعه هم اساتذہ
مدرسہ تعالیٰ طبع ورامن

۳۰۳۶
 ۱۹۵۳
 مکتب
 ۲
 مکتب

نی اودم برای حصول رحمت بدن و آرام جان خود
 میکنند و همچنان سایر حیوانات اما فسوق میان
 انسان و حیوان است که حق تعالی انسان را نافرمان طقه
 عطا فرموده و حیوان را عقل حیوانی بخشیده بنابراین
 انسان اشرف حیوانات بلکه اشرف همه کائنات
 است چون برای اثبات شرف انسان حاجت بدلیل
 پس از اینجا فواید تربیت بیان می نمایم که آن خوش
 و زیاده بود و وسیله جمیل ترقی سعادت نوع انسان

و بر فرد آن است

مخفی نماند هر گاه که مقصود اقصی از ترتیب این رساله
 که مشتمل بر فوائد تربیت است محض مطالعه هم پیشگان من
 یعنی مدرسان مدرسه سرکار عالی است امید از آن
 حکیم علی الاطلاق که خلاق جهان و زرق النور جهان است
 و حکمش در حکام روی زمین زوان و همین که از فیض
 بهار سراسری و حکمت و دانایی او در کلها بر نکت و بوی میزند
 و شمس و قمر بر اوقات معینه طلوع و غروب میکنند
 که ما را عقلی کرامت فرماید تا این حد تسلیم و تلقین اطفال
 به بیچ شایسته بیان نمائیم
 اندک گفته ام که انسان برای تحصیل راحت و آرام خود

کوشش میکند محتاج بدلیل نیست زیرا که این امر از
 احوال روزمره او مشابه میکند و می بینیم که سرفروش
 مثل مبارزو مدیر و تاجر و فقیر و طالب العلم و غیر آن
 بحصول چیزی که مفید خود می دانند سعی بلیغ میسازند
 اکنون مقصود از تربیت است که ما را بر انجام دهنی آن کوشش
 بکار بردن لازم است آنست که اطفالی را که برای تعلیم
 مفوض شده اند حتی الامکان چنان تربیت نماییم که
 آنها اولاً سبب حصول آرام ذات خود باشند و ثانیاً
 وجه راحت رسانی دیگران چه از انسانات و چه از حیوانات
 گردند پس استنباط باید دانست که انسان چه
 حیوان نمی باشد و آن دو ماهیت میدارد یکی جسمانی

و دیگر بی روح حالی که مراد از دل است در تصویرت می باید که
استانده حتی الوبح اولاً با مان درستی دل اطفال سازند
که ایشان علت موثره حصول سعادت گردند و ثانیاً
با تمام اسباب صحت بدن پروازند که صحت آن
موجب صحت جان و دل است هر چند که این امر عیان
بالباطن تعلق دارد لیکن بجهت چند ابواب مثل طهارت
بدن و قوت اعصاب و اعتدال در اکل و شرب آنها
باستاد متعلق است که استادان همیشه به شاگردان
در این باب فرمایش می نموده باشند که بگذارم کدام
وجه پرورش و قوت اعصاب و اعتدال در اکل و شرب
می تواند بود اولین کار استادانتست که از میلان خاطر

هر یک شاکر و خود واقف شود تا تعلیم او را یگان نگردد
 اگر استناد و تعلیم اطفال بطریقیکه خاطر آنها بدان
 مایل نگردد کوشش نماید نه فقط محنت خود را ضایع نماید
 بلکه در دل آنها تخم بدی می اندازد
 چون مقصود اصلی سعادت شاکر دانست باید که معلم
 اسباب آن را که عبارت از تربیت است بخوبی
 استعمال کند که منجبت سعادت گردد و باید که معلم
 بذات خود واقف و آگاه باشد از آن حالات و صفات
 و لی که سبب سعادت اندوزی تلامذند و غیره می تواند
 شد و گرنه معلم از تعلیم و تعلیم آن به شاکر و آن خود قاصر
 خواهد ماند از اینجاست که صفات ضروری بیان می نمودم

از آنجا اول و اعلی فهم و دانش است که اثر ثابت کرده
 میشود پس بد که غرض اصلی حصول سعادت است و بر
 حصول آن به اعلی ترین درجات ممکن استعمال کل
 اسباب خلقی و طبیعی بود خوبترین ضرور و لازم است
 لیکن همه آن اسباب طبیعی معلوم نمی توانند شد
 بدون عمل کلی آن در صورت تحصیل علم درجه اعلی
 آن ضرور است و علم محض نیز کافی نیست و صرف
 یاد داشتن طبیعات بطور ذخیره بدون استعمال
 لا حاصل چون در انواع موجودات نظر میکنیم در آنجا قوت
 ممیزه در کار است که بدان انتخاب اشیای مفیده کرده
 شود این قوت ممیزه چون با علم جمع کرد و دانش نام

پس معلوم میشود که حسب زای دانش همین معلوم تفریحی
 است علم اسباب را مهیا میکند و فراست در آن امر
 می نماید علم از ماسیت اسباب خبر میدهد و فراست
 علم اسباب را در مقامی استعمال میکند که نفعیت
 سودمند و نافع آید علم معلوم میکند که کدام شی بر آن
 حصول نتایج قابل است و کدام ناقابل و فراست
 جزا و بی را میگیرد و بر موقع صرف میکند تا مقصود حاصل
 حاصل آید — همین اجتماع علم و فراست و
 اجتماع حقایق کشف شده و قوت باطنی و تامل است
 استعمال آن یکی از نتایج تعلیم است که بر آن توجه
 معلم می باید — باید دانست که مجرد علم حجاب کند

و ملامت دوستان و خویشان او و مذمت این سپهر
 استاد خود را وقتیکه جوان شود و ملامت این
 جنس او تا بگور معسر مذکور همراه خواهد ماند زیرا که جای
 تربیت نشایسته تربیت ناشایسته کرده است و ما
 می دانیم که تنگبهای شخص نیک کار در عرصه زندگی کالی جهل سال
 سبب حصول سعادت و آفتی هم در حق او و هم
 در حق انبیا میسر او می تواند شد و بدیهی است که کار
 در همین مدت زندگی سبب حصول تفاوت و مدت
 می تواند گذشت اکنون من سؤال بزرگی که چگونه تربیت نماید
 میکنند و در اینجا بقیه میگویم که معنی تربیت در
 علوم انسانی نیامده اکثر اساتذگمان می برند که تعلیم در

اطفال در نوشتن و خواندن و صرف و نحو و حساب نهند سه
 و چهار فرسخ و عنبره تربیت نشان میشود حال آنکه درین مکان
 خطای فاحش کرده اند اطفال مذکور تحصیل علم کرده اند
 و تربیت و من بدلیل ثابت کرده ام که علم دیگر است
 و تربیت دیگر پس باید دانست که تربیت چه چیز است
 از معنی لفظ اولی که پیشین حقیقت آن ظاهر است
 خواهد شد معنی آن در زبان انگریزی و شرح و امانی
 و اسپانش و عرب تمام است و دیگر پیش
 بودن باشد یا چیزی از جای گجای بیرون و این
 واضح تر است استوار باید که طفلی را از اطوار قوی باز
 داشته با وضاع حسه راه نماید و چون سعادت

مقصود اصلی است پس اورا از تارکی عقل بر روشنی آن
 باید آورد و بطاعت الهی و ترکیب نفس و به ادب می نشیند
 در حق دیگران رهنمونی کرد و درین باب استاد در بنا
 امین تربیت و تصرف خود در میدان خاطر شاکر دو
 خواش های او خبر دار باید بود و این کار تا آنکه
 استاد از حالات دل شاکر دو واقف نباشد ممکن نیست
 تصرف استاد در حالات باطنی شاکر دو با نظام مناسب
 و مهربانی استاد بر او در مدبره و بیرون آن حاصل
 خواهد شد بعضی اساتذہ را دیده ام که با شاکر و ان خود
 نظر بر دولت و مرتبت ایشان همچو خدمتکاران می باشند
 و این معنی سبب بی ادبی شاکر و ان در حق او است و استاد

میشود در صورت نقصان شاگرد استاد و بیرویه است
 یعنی مذلت استاد در نظر خاص و عام و بیرون نامی
 شاگرد که تا ابد خواهد ماند چون استاد میلان خاطر شاگرد
 بطرف علمی که در خور حال اوست معلوم کند خاطر او را
 همان طرف زیاده تر از دیگر علوم راغب گرداند تا او را
 راحت و خوشی حاصل شود و سبب راحت و آرام
 دیگران گردد استاد را باید که همیشه در سبب سستی
 و چالاکي شاگردان نظر مکرده باشد در صورت تدارک
 که حالت شاگرد و ترقی چالاکي او می تواند شد اگر استاد
 علامات سستی شاگرد را ملاحظه نماید خواهد دانست که
 بیشتر یا توانی است یا خارجی اگر توانی باشد باید که

بالا ذکر کرده شد سودی ندارد و آن بدان ماند که طبعی
 فقط علم زینهاک بودن باری دارد و با ما بازی میکند
 لهذا مقصود اصلی استاد از تربیت همین باید بود که
 شاگردان را بطریق تفهیم مذابا آموزش دنا و است حاصل
 وجهت حصول سعادت صفت دیگر که قدما فلاح
 انرا اعتدال نام نهاده اند ضروری است و آن بدو
 ترکیب با قوت است یکی قوت ضبط خواش نفسانی
 و دیگر قوت ضبط نفس در مکرهات که انرا اثبات
 و استقلال میگویند اعتدال آدمی را قوت ضبط هوا
 نفسانی میبخشد و بدون آن انسان سعیدی تواند شد
 زیرا که عدم اعتدال بیماری می آرد و بیمار خود اسوده

راحت دیگران نمی تواند شد باید دانست که این
 دو صفت که یکی از آن دانش نام دارد و اسباب است
 بکار می برد و صفت دیگری که آنرا اعتدال می خوانند
 و آن انسان را از هوای نفسانی باز می دارد و انسان را
 برای حصول سعادت بس مکتفی نیست اما بطوریکه گفتیم
 تربیت چنان باید که شخص تربیت یافته وسیله
 سعادت خود و انبای جنس خود شود پس باید دانست که
 صفاتی که خاصه بدان سعادت وافی دیگران توان
 رسانند صفت شخصی دیگر را به سعادت می تواند رساند
 خواه برنج مگردن خواه به گوی مگردن در حق او باز داشتن
 خود را از دیگران عدل نام دارد و احسان کردن در حق

دیگران نمودی و فوتت موسوم است بدین دو صفت
 انسان سزاوارترقی و اذن سعادت انبای جنس خود
 میشود ای استخوان مدرس از عبادت سابقه معلوم
 کرده باشید که دل انسان بصفات چهارگانه متصف
 یعنی دانش و اعتدال و عدل و جوانمردی میباشد
 دو صفت اولین یعنی دانش و اعتدال شخص را بالذات
 سعید میکند و انبای جنس او را تبعاً و بالعرض و
 دو صفت اخیر یعنی عدل و جوانمردی انبای جنس او را
 بالذات سعید نمینماید و شخص را تبعاً و بالعرض ازین
 اصول صفات چهارگانه فرجه دیگر برمی آید پس
 انقاع این صفات و استوار کردن آنها در دل

شاکردان عجزترین کارها است از آنکه است برودت
 استادم خدمت عظیم تهذیب اخلاق شاکردان که از
 عهد هان بیرون باید آمد لازم است استاد بشود
 انسان بجزای مفضل الذیل تواند شد بجز بگیری و تفق
 و اجبی حال شاکردان خود است و او را نمودن صفاتی که
 ذکر آن کرده ام در دل او و باز داشتن ایشان از صفات
 زیاده است و بسبب آنکه در تربیت واقع شود با
 بجز کات و سکنات سیما افقی بزرگ خواهد بود که در آن
 سایر مردم عاید شود حقیقت چنین است و اگر فطرت
 جلی اطفال را ضایع کند و ای بر آن معلم که عدت تعلیم
 بی طفل سنگینا بی را که راه کرد اند طعن و الدین مندرند

و ترکیب عصبانی خللی راه یافت علامت خلل در ترکیب
 عصبانی آنست که دل او در ادنی سبب خوف و رجا
 ورنج و غم متاثر خواهد شد اضطراب در حرکات و سکنت
 اولانم باشد چون در خاطر او خیرهای بسیار مگذرد و تحمل آن
 نشود و در اکثر اوقات حرکات و سکنت او از حالت
 خالی بود و در قوای نفسانی او خلل افتد بعبه آنکه در آن قوای
 افزونی یا کمی و غبیره دیده شود سواهی این علامات دیگر
 نیز هستند خوف تطویل در نخب بر همین اکتفا کرده شد
 استناد از راه مهربانی و تدبیر صائب و ترغیب درست شاکر
 حاصل را چالاک نماید استناد را باید که بسیار تحمل باشد و از
 عدم تحمل و تشنه خوی شاکر در ابدان بر اسان نسازد و باید که

نیز طبعان را با حسی ماط تمام از محنت و مشقت کثیره باز دارد
 و ایشان را بتدریج تعلیم کند اگر بر دل و دماغ شاکر و بار عظیم
 افتد ضرر بسیار بحکم او خواهد رسید و بیمار خواهد گشت
 طفل نیز نه نونهال است حفاظت آن بخوبی باید کرد قوت و
 ضعف بدن از چیزها نیکو بر دل اثر میکنند محسوب اند
 اکثر کودکان که اعصاب شان قوی تر باشند از علم و هر
 که بدل تعلق دارد و باز آمده در کارهای حیوانی و لهو و لعب
 مشغول مگردند در مقام خود مدلل شده است که بعضی از
 اشخاص قوی میل از علم و منبر بهره یاب شده حال آنکه
 علما و فضلائی و هر در کمال ضعف بدن گرفتار بوده اند
 ضرب اطفال بحوب پسندیده خاطر من نیست مگر در صورت

خطای فاش مضایقه نذار و مهربانی و حلم استوار در
 درستی اطوارش اگر دایره تمام خواهد داشت بر عجب استوار
 بر شاگردان در اکثر احوال اکتفا خواهد کرد و شاگردان مطیع
 و مستقاد او خواهند بود و سبب خارجی که بیدن تعلق نداد
 و اثر آن بدل رسد محتاج بیان نیست چه هر کس انرا
 نسبت سبب عصبانیه که ذکر آن کرده شد بخوبی
 تواند دریافت بر روز طفلی شاد می کرد و دیار بخند و نشاط
 حاصل میکند ما اندوه یقین باشد که اندیشه یا قناعت
 تسلی یا عدم آن و علی بن ابی طالب بقدر حصول این
 حالات در دل او اثر می پیدا می شود و آن سبب
 پراگندگی و پریشانی خاطر خواهد شد استوار امید که این

حالات واقف بوده مدارکت حال شاگردان و دفع منصرفتها
 از ایشان میکرده باشد از من بهر استاذ معلوم شود که
 و تعلیم شاگردان بدل متوجه شوند و انفعالات نفسانی
 شاگردان را حقیقت ندانند چه بمعنی سبب زوال محبت
 استاد و زوال شاگردان میشود و شریک بچ و رحمت
 شاگردان باید بود مگر درین امور از جاده اعتدال تجاوز
 نباید نمود و در زمان غم به ثبات رهبری باید نشسته بود و در
 اوقات نشاط طریقه اعتدال باید آموخت و نیز استاد
 تعلیم کند که شاگرد در امور موهوم بدطنی را کار نه بندد و جوهر
 و قوت در ظلم و تعدی دیگران مرعی دارد استاد یک
 از شاگرد خود دانش کسی شنیده حمایت او کند از عقل
 بی

نذار و استناد و انا همان است که در صورت چنین فرمای
 شاکر و راسلی داده در نحو جسم مخالف او گوشه
 معنی حقیقی جو انردی و قوت همین است سواهی دو
 و آتی و خارجی که بر دل اثر تمام دارند و ذکر آن کرده شد
 اسباب دیگر بر دل اثر میکنند چون اسباب مذکور
 اصلی بودند هم این اقتضای کرده شد و استناد در باید
 که کدام اسباب موجب پریشانی خاطر شاکر و مسکرت و تا
 مذاحک آن می نموده باشد من تا اینجا بیان شافی کرده ام
 و طایر ساخت که فقط حافظ را از حق باقی امور ضایع
 مملو کردن تربیت نخواهد بود و هم بیان کرده ام که رحمت
 و سعادت انسان بر تربیت او منحصر است و نیز طریقهای

که بدان تربیت واقعی کرده شود نموده ام از بیان سابق
 باسانی مفهوم می تواند شد که خود استاد بر همه صفات
 حمید که در صدد تعلیم آنست بدرجه اتم عامل باشد
 خوشا استادیکه با خستیا صفات حمید چهارگانه علم و
 دانش و عدل و جوانمردی القای صفات موصوفه
 و ردل شاگردان خود کند پس جزای او عظیم خواهد بود

المبرمج عبدالرحمن مدرس مدرسه

ص ۲۸۵

دارالعلوم